[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]

[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

اسپانوَر / اسبانبَر

شرحی بر یک واژه در کتاب *اندرز خسرو قَبادان*

ابراهیم واشقانی فراهانی*

چکیده

دربارهٔ واژهٔ «اسپانور» میان مترجمان *اندرز خسرو قبادان* و نیز دیگر کوشندگان زبان و ادبیات فارسی میانه و فرهنگ‌نویسان و دانش‌نامه‌نویسان، در همهٔ سطوح واج‌نویسی، آوانویسی، تبیین معنا و تعیین مدلول، اختلاف هست. اسپانور را معادل یکی از هفت شهر مداین، اصفهان، آخور اسبان، آرام‌جای (نه لزوماً آرامگاه) و مرغوزن (آرامگاه) گرفته‌اند. به‌سبب جای‌گیری این واژه در صدر اندرزنامه و محدودشدن فضای اندرزنامه به مکان اسپانور، هر خوانشی از این واژه بر کلیت تعبیر مخاطب از متن *اندرز خسرو قبادان* تأثیر می‌گذارد. در این مقاله، با استفاده از سه قلمرو به واژهٔ اسپانور پرداخته خواهد شد: نخست، داده‌های تاریخی؛ دوم، تحلیل ساخت واژگانی اسپانور؛ و سوم، شواهد متن برای شرح متن که در علم معانی و اغراض سخن می‌گنجد. نیز در این مقاله، از روایت‌های اساطیری برای شرح اسپانور یاری گرفته می‌شود. نتیجهٔ بررسی این گمان را تقویت می‌کند که اسپانور با ساخت واژگانی aspān (مشتق از «اسپ»)+پسوند war (به‌معنی پهنه، مرز و محدوده) است و معنی آن، نه اصفهان و مرغوزن، بلکه سازه یا پهنه‌ای در پیوند با اسب و در معنی میدان‌گاه عمومی است و همان‌سازه‌ای است که در دورهٔ اسلامی با نام عمومی «میدان شاه» جزئی ثابت از الگوی کاخ‌سازی ایرانی بوده است. این میدان‌گاه، با توسعه‌یافتن، مبدل به یکی از هفت شهر مداین شده است؛ بنابراین، مدلول اسپانور در *اندرز خسرو قبادان* میدان‌گاه مداین و یکی از هفت شهر آن بوده که مهم‌ترین سازهٔ بارِ ساسانیان، یعنی ایوان مداین، در آن ساخته شده بوده است. این بخش از مداین همین امروز نیز با نام اسبانبر در کرانهٔ شرقی دجله و در جنوب تیسفون قرار دارد.

کلیدواژه‌ها: *اندرز خسروقبادان*، اسپانور، اسبانبر، مداین، انوشیروان، فارسی میانه.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور تهران vasheghani1353@gmail.com

CC BY NC

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۲۹، شمارهٔ۹۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۲۸۵-۳۰۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]

[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

Aspanwar/Asbanbar: A Description of a Word in the Book of *Andarz i Khosraw i Qabadan*

Ebrahim Vasheghani Farahani*

Abstract

There is a difference of opinion about the word "Aspanwar" among the translators of *Andarz i Khosraw i Ghabadan* as well as other scholars of Middle Persian language and literature, lexicographers and encyclopedists at all levels of phonology, transliteration, explanation of meaning and determination of the signified. Aspanwar has been translated as: one of the seven cities of Madain; Isfahan; the horse stable; a place of rest; and a tomb. Due to the placement of this word at the top of *Andarznameh* and the limitation of *Andarznameh* to the place of Aspanwar, each reading of this word affects the totality of the audience's interpretation of the text of *Andarz i Khosraw i Ghabadan*. In this article, the term Aspanwar will be studied within three domains: first, historical data; second, analysis of the lexical structure of Aspanwar; and third, the evidence of the text for the description of the text, which falls under semantics and speech functions. Also in this article, mythological narratives are used to describe Aspanwar. The result of the study reinforces the explanation that Aspanwar was made by constructing the word aspān (horse) + suffix "-war" (meaning area, border, and boundary) and means neither Isfahan nor tomb, but a structure or area associated with "horse". Thus, it means a public square, which was the same structure that in the Islamic period had the common name "Shah Square" and has been a constant part of the Iranian palace architecture. With its development, this square has become one of the seven cities of Madain. Therefore, the meaning of Aspanwar in *Andarz i Khosraw i Ghabadan* was Madain Square and one of its seven cities where the most important structure of the Sassanid court, namely Arch of Madain, was built. This part of Madain is still called Asbanbar on the east bank of the Tigris and south of Ctesiphon.

Keywords: *Andarz i Khosraw i Ghabadan*, Aspanwar, Asbanbar, Madain, Anoushirevan, Middle Persian.

*Associate Professor in Persian Language and Literature at Payam-e Noor University, *vasheghani1353@gmail.com*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

۱. مقدمه

اندرزنامه‌نویسی از انواع بسیار رایج و مقبول نگارش در زبان و ادبیات فارسی میانه بوده است که تأثیر آن در دورهٔ اسلامی در ادبیات و اندیشهٔ ایرانیان و تازیان تداوم یافته است. خوشبختانه، شماری از اندرزنامه‌های ایرانی برجای مانده و به‌دست ما رسیده‌اند و مضمون برخی دیگر در ضمن دیگر آثار فارسی نو و عربی نقل شده است. شماری نیز از صفحهٔ روزگار محو شده‌اند و جز نامی از آنها به ما نرسیده است. گذشته از آنچه با نام خاص اندرز یا اندرزنامه خوانده شده است، خطبه‌های جلوس شاهان ایرانی و خطبه‌هایشان در دیگر موقعیت‌ها، عهدها و وصایای شاهان، سخنان وزیران، رهنمودهای بزرگان دین و اندیشه‌های دانایان ایرانی، از سنخ اندرزنامه هستند؛ مانند خطبه‌های برتخت‌نشینی منوچهر (فردوسی، ۱/۱۳۶۶: ۱۶۱-۱۶۳)، کیقباد (همان، ۳۵۶)، هرمَزدِ نوشین‌روان (همان، ۷/۱۳۸۶: ۴۶۶-۴۶۸)، وصایا و عهدهای منوچهر (همان، ۱/۱۳۶۶: ۲۷۳-۲۸۲)، انوشیروان (همان، ۷/۱۳۸۶: ۴۵۶-۴۶۰)، و خسرو پرویز (سعدی، ۱۳۷۲: ۲۱۸). این سنت در میان شاهان ایرانی عمومیت داشته که به‌هنگام برتخت‌نشستن و نیز چندی پیش از جان‌سپردن، مردمان را گرد می‌آوردند و عهد و اندرز خویش را بر آنان می‌خواندند. یکی از نمونه‌های مشهور اندرزنامه‌های ایرانی، اندرزهای خسرو یکم انوشیروان ساسانی است که محتوای آن به‌صورت‌های متفاوت در بسیاری از متون فارسی میانه، فارسی نو و عربی، نقل شده یا بدان اشارت شده است. از میان این متون می‌توان به *شاهنامه* (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۴۴۶-۴۶۲)، *بوستان* (سعدی، ۱۳۷۲: ۲۱۷)، سروده‌های خاقانی شروانی (۱۳۸۲: ۳۵۹) و بسیاری از دیگر متون اشاره کرد. نیز متنی مستقل با نام *اندرز خسرو قبادان* به خط و زبان فارسی میانه برجا مانده که بارها در ایران، هند و اروپا منتشر شده است و تنها یادکرد اطلاعات کتاب‌شناسی آنها فهرستی طولانی می‌شود (نمونه‌ای از این فهرست: *اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۸-۱۲).

در این مقاله، از *اندرز خسرو قبادان* مطابق نسخهٔ تحریرشدهٔ جاماسب جی آسانا استفاده شده است. این تحریر، که رونوشت کهن‌ترین نسخهٔ این متن به سال ۱۳۲۲م. است، نخست‌بار به سال ۱۹۲۳م. در بمبئی در مجموعهٔ *متون پهلوی* منتشر شده و پس از آن بارها یا در مجموعهٔ *متون پهلوی* یا به‌طور مستقل و با نام *اندرز خسرو قبادان* بازنشر شده است. این

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

متن مشتمل بر حدود ۴۰۰ واژه در سیزده بند است و بخشی از بند نخست آن، پیش از آغاز متن اندرزها، الحاقی است و سخن تدوین‌کنندهٔ ناشناس اندرزهاست.

۱.۱. بیان مسئله

مطابق نقل تدوین‌کنندهٔ *اندرز خسرو قبادان*، چون زمان مرگ انوشیروان رسید، فرمود که پس از جان‌سپردن من، تختم را به اسپانور برید و به اسپانور بنهید و در حضور جهانیان بانگ زنید که ای مردمان...، و سپس، اندرزها از زبان انوشیروان بیان می‌شود. دربارهٔ حرف‌نویسی، آوانویسی، ساختار صرفی، معنی و مدلول واژهٔ «اسپانور» ()، میان مترجمان و شارحان *اندرز خسرو قبادان*، کوشندگان زبان و ادبیات فارسی میانه، فرهنگ‌نویسان و دانشنامه‌نویسان اختلاف بسیار است و این تا حدی طبیعی است، اما دربارهٔ واژهٔ اسپانور چند عامل به اختلاف در خوانش و تعبیر دامن زده است: نخست، خودنویسه‌های سازندهٔ این واژه و دیگر، گره‌خوردن این واژه به واقعهٔ جان‌سپاری و خاک‌سپاری انوشیروان، و دیگر آنکه، واژهٔ اسپانور در صدر *اندرز خسرو قبادان* آمده و مکان این متن را به خود محدود کرده و درنتیجه، اختلاف در خوانش و تعبیر این واژه تأثیری بیش از دیگر واژه‌ها بر تعبیر متن نهاده و اهمیت گره‌گشایی آن را مضاعف و برجسته ساخته است. این برجستگی تا حدی بوده است که برای نمونه، پورداوود در دیباچه‌ای که بر *اندرز خسرو قبادان* به ترجمهٔ محمد مکری نوشته، از میان همهٔ اختلاف‌ها و ابهام‌های متن، به شرح واژهٔ اسپانور در چند صفحه پرداخته است (*اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۱-۳) و سپس، بلافاصله پس از دیباچهٔ پورداوود، مکری نیز در مقدمهٔ خود از میان همهٔ ابهام‌های متن به شرح اسپانور پرداخته است (همان، ۷-۸). این نشان می‌دهد که اسپانور دغدغهٔ مهم ذهنی در پژوهش متن *اندرز خسرو قبادان* بوده است.

از واژهٔ اسپانور ( ) خوانش‌های متعدد و متنوع و گاه بسیار دور از هم ارائه شده است و حتی اگر تفاوت واج‌های تبدیل‌پذیر را، مانند p/f/b و w/b و w/v، که اختلافات خوانش را مضاعف می‌کند، به‌شمار نیاوریم، دست‌کم ده خوانش از این واژه صورت گرفته است که عبارت‌اند از: aspānbar، aspānbor، aspābūr، aspānbūr، aspānūr، aspānabr، aspānebr، aspāwūr، aspāxᵛar و aspahān. واضح است که این اختلاف‌ها به دایرهٔ اختلاف در آوانویسی محصور نمی‌ماند و در ساختار صرفی، وجه اشتقاق، معنی و مدلول اسپانور و در نهایت در تعبیرِ محتوای متن مؤثر می‌افتد. از اینجاست که معنای اسپانور و مدلول آن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

نیز متنوع شده است و آن را به‌صورت شهر اصفهان، یکی از شهرهای مداین، آخور اسبان، آرام‌جای و مرغوزن (آرامگاه) تعبیر کرده‌اند.

در مقالهٔ حاضر، واژهٔ اسپانور از سه جهت داده‌های تاریخی، ساختار واژگانی و اغراض سخن و دلالت‌های متن بررسی می‌شود. دراین‌راه، از دو متن دیگر که واژهٔ اسپانور در آنها به‌کار رفته است، یعنی *دینکرد* و *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، نیز یاری گرفته می‌شود. واژه‌هایی در برخی از کتیبه‌های فارسی میانه به‌کار رفته‌اند که نه‌تنها صورت [illegible] را ندارند، بلکه از این‌صورت دورند و در نهایت āšur خوانده شده‌اند، اما برخی از پژوهشگران آنها را با اسپانور در پیوند دانسته‌اند (نصراللـه‌زاده، ۱/۱۳۹۸: ۶۴-۶۶).

اگر از این موارد بگذریم، واژهٔ اسپانور عیناً به‌همین‌صورت [illegible] (نه به‌صورت‌های نیازمند به گمانه‌زنی برای تشخیص صورت درست)، در دو متن فارسی میانه، یعنی *کارنامهٔ اردشیر بابکان* (۱۳۲۹: ۳۷) و *دینکرد هفتم* (۱۳۸۹: ۴۰۰) به‌کار رفته است. تحلیل کاربرد اسپانور در این دو متن در تلفیق با تحلیل متن *اندرز خسرو قبادان* می‌تواند ما را به درک بهتری از واژهٔ اسپانور نزدیک کند. هردو متن *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و *دینکرد* نشان می‌دهند که اسپانور به‌معنی مرغوزن و مقبره نیست و مخصوصاً *دینکرد* به‌روشنی نشان می‌دهد که این‌واژه باید سازه یا پهنه‌ای در پیوند با اسب باشد؛ مخصوصاً آنچه در *دینکرد* به‌کار رفته است، به‌روشنی، به زندگانی گشتاسب مربوط است نه مرگ او، و انعکاسی از یک روایت کهن‌تر اساطیری است که به‌موجب آن، زرتشت اسب گشتاسب را شفا داد و گشتاسب را به دین خواند. روایت *دینکرد* یا روایتی که *دینکرد* به آن نظر داشته است، با تغییراتی در تصویرسازی و برخی جابه‌جایی‌ها در گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی نیز منعکس شده و آنچه در *دینکرد* اسپانور خوانده شده، در گشتاسپ‌نامه محوطه و میدانی در ایوان شاه است. ازسوی‌دیگر، محوطهٔ کاخ دانستن اسپانور با کاربرد این واژه در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* نیز مناسبت دارد. فردوسی در فصل منطبق با *کارنامهٔ اردشیر بابکان* در *شاهنامه* از اصطلاح «میدان شاه» بهره برده و انطباق‌دادن این اصطلاح با معادلش در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* گویای آن است که میدان شاه معادل اسپریس (واژه‌ای هم‌ریشه با اسپانور) است. درحقیقت، میدان شاه یا اسپریس و اسپانوَر محوطه‌ای الزامی در الگوی کاخ‌سازی ایرانی بوده که کارکرد اصلی و خاص آن اسب‌دوانی و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

چوگان‌باختن و عرض‌دادن سپاه سواران بوده و کارکرد عامش محل گردهمایی مردم بوده است و از نمونه‌های فراوان آن در متون ایرانی و غیرایرانی یاد شده است.

بنابر آنچه گفته شد، پیشنهادی که در مقالهٔ حاضر مطرح می‌شود این است که تلفظ واژهٔ اسپانور (𐬀𐬯𐬀𐬥𐬌𐬨𐬀𐬥) به‌شکل aspānwar (و سپس aspānbar /asbānbar در فارسی نو) است و ساخت صرفی آن aspān (مشتق از «اسپ»/«اسب»)+پسوند war (به‌معنی پهنه، مرز و محدوده) است. این واژه باید نام سازه یا پهنه‌ای در پیوند با اسب بوده باشد که از پیوسته‌های بناهای پادشاهی بوده است. معنی لغوی واژه، محوطه و میدان اسبان و معنی مرادِ آن، میدان‌گاه و تجمع‌گاه عمومی بوده است. همین سازه یا پهنه، در متون دیگر با نام اسپریس و اسپریز هم خوانده می‌شده که آن هم مشتق از «اسپ» است و مطابق فرهنگ‌های لغت و متونی چون *شاهنامه*، از اسپریس هم معنی میدان‌گاه و میدان شاه برمی‌آید. مصداق این میدان در متن *اندرز خسرو قبادان*، پهنهٔ جنوب شرقی تیسفون در کرانه‌های دجله بوده که ظاهراً در ابتدا چراگاه اسبان بوده و سپس عظیم‌ترین مجموعه و محوطهٔ بار در روزگار ساسانیان یعنی ایوان مداین یا طاق کسری در آن بنا شده است. این پهنه و سپس شهر در بسیاری از متون مقدم و نیز همین امروزه اسبانبر (asbānbar) خوانده شده و ازاین‌جهت، دلالت 𐬀𐬯𐬀𐬥𐬌𐬨𐬀𐬥 در صدر *اندرز خسرو قبادان* بر اسپانبرِ مداین چیزی در حد تحصیل حاصل است. بر این اساس، غرض جمله‌های حاوی این واژه در *اندرز خسرو قبادان* (تخت من به اسپانور برید و به اسپانور بنهید و به مردم جهان بانگ زنید و اندرزها بخوانید...) نیز بردن پیکر انوشیروان از محل جان‌سپاری او، یعنی تیسفون، به پهنهٔ اصلی مداین، یعنی اسپانبر بوده است که محل بار عمومی بوده و برای فراخواندن مخاطبان به‌منظور خواندن وصایا از آن استفاده می‌شده است. بنابر متون موازی، این واقعه حتی ممکن است در زمان زندگی خود انوشیروان رخ داده باشد و او مطابق یک سنت کهن رایج میان شاهان ایرانی، در روزهای واپسین زندگی، مردم را در اسپانورِ خود (میدان شاه) گرد آورده و آنان را اندرز داده و عهد خود بر آنان خوانده است. دیگر پیشنهاد این مقاله آن است که خوانش aspānūr نیز، اگر بدون معنی مرغوزن باشد، کاملاً معتبر و صورت فرعی aspānwar و زادهٔ برخی تحولات واجی در واژهٔ اصلی است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

۱. ۲. پیشینهٔ پژوهش

ـ پورداوود در دیباچهٔ چاپ مکری از *اندرز خسرو قبادان* (۱۳۲۹) این واژه را به دو صورت aspanvar و asfanabr خوانده و آن را معادل بخش جنوبی تیسفون در فاصله‌ای از جنوب شرقی بغداد دانسته است.

ـ مکری در مقدمه و نیز در فرهنگ واژگان *اندرز خسرو قبادان* (۱۳۲۹)، این واژه را aspānvar خوانده و آن را یکی از هفت شهر مداین در ساحل چپ دجله و محل بقعهٔ سلمان پاک دانسته است.

ـ ماهیار نوابی در (۱۳۳۹) اسپانور را به‌صورت ᵒspᵒwwl حرف‌نویسی کرده و بی‌آنکه آوانویسی‌اش کند، aspānvar و aspāxᵛar را مردود دانسته است. نیز تعبیر این واژه به‌معنی یکی از شهرهای مداین و آخور اسبان را «سست» خوانده و معنی گور بزرگ، دخمه و مرغوزن را برایش پیشنهاد کرده است.

ـ پِشوتن سَنجانا در مجموعهٔ *گنج شایگان* (۱۸۸۵م.) بخشی از *اندرز خسرو قبادان* را منتشر و به انگلیسی ترجمه کرده و واژهٔ اسپانور را اسپهان خوانده و معادل شهر اصفهان دانسته است.

ـ نیلوفری (۱۳۸۹) اسپانور را aspānūr خوانده و آن را آرامگاه معنی‌کرده است.

ـ عریان در *متون پهلوی* (آسانا، ۱۳۷۱) اسپانور را aspānūr خوانده، اما هنگام ترجمه‌کردن متن، به ذکر اسپانور بدون معنی‌کردن آن بسنده کرده است.

ـ معین در حواشی *برهان قاطع* (خلف تبریزی، ۱۳۴۲) این واژه را aspānbar و معادل شهری در شرق تیسفون دانسته است.

ـ یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* (۱۹۷۷) اسپانور را در دو مدخل، یک‌بار asbānabr و بار دیگر asfānebr، خوانده و اصل آن را asfānbūr دانسته و آن را اعظم شهرهای مداین و محل طاق کسری دانسته است.

ـ یارشاطر در *تاریخ ایران کمبریج* (۱۹۹۶م.) این واژه را asbānabr و asfānūr و یکی از شهرهای مداین در جنوب تیسفون دانسته است.

ـ نیبرگ در *کتابچهٔ راهنمای پهلوی* (۱۹۷۴) این واژه را aspān+var خوانده و به‌معنی میرآخور دانسته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

ـ مکنزی در *فرهنگ مختصر پهلوی* (۱۹۸۶) این واژه را aspānūr خوانده و مقبره معنی کرده است.

ـ نصراله‌زاده در *کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه ساسانی و پساساسانی* (۱۳۹۸) در فصل «واژه‌های تدفینی در گورنوشته‌ها» با بحث‌کردن از برخی واژه‌های به‌کاررفته در کتیبه‌های فارسی میانه، که مجموعاً āšur خوانده شده‌اند، āšur را با واژهٔ اسپانور به‌کاررفته در سه متن *اندرز خسرو قبادان*، *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و *دینکرد* در پیوند دانسته است.

ـ مشکور این‌واژه را اسپاخور و اصطبل (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۷۰) و فره‌وشی نیز آن را اسپ‌آخور (asp-āxvar) دانسته است (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۹۶). البته، فره‌وشی در *فرهنگ فارسی به پهلوی*، در موافقت با نظر نیبرگ، دوبلوا (de blois) و وست (west)، ساخت اسپانور را aspān (جمع اسب)+پسوند var/war (محوطه و پهنه) دانسته است و آن را محوطهٔ کاخ معنی کرده است (فره‌وشی، ۱۳۸۰: ۴۶۳).

بسیاری از دیگر منابع نو و کهن و فارسی و غیرفارسی نیز به واژهٔ اسپانور پرداخته‌اند و آراء آنها مشابه یا تکرار همین آراست که نقل شد و برای پرهیز از درازی سخن از ذکر نامشان صرف‌نظر می‌شود.

۲. بحث

۲. ۱. اسپانور و اصفهان

نخستین‌بار، دستور پشوتن سنجانا در مجموعهٔ *گنج شایگان* (۱۸۸۵م.) بخشی از *اندرز خسرو قبادان* را منتشر و ترجمه کرد و اسپانور را اسپهان و معادل شهر اصفهان دانست. این نظریه با حرف‌نویسی واژهٔ اسپانور و با داده‌های تاریخی همسو نیست. واژهٔ مورد نظر، مطابق با متن *اندرز خسرو قبادان* جاماسب آسانا (آسانا، ۱۳۷۱: ۵۵ در بخش متن‌های پهلوی)، که خود مبتنی بر کهن‌ترین نسخهٔ این متن یعنی *اندرز خسرو قبادان* مهراوان کیخسرو به تاریخ ۱۳۲۲م. است و نیز مطابق با دو متن *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و *دینکرد*، اسپانور است و این‌نویسه صرفاً به‌صورت ʾspʾnwl /ʾspʾwwl قابل حرف‌نویسی است و این حرف‌نویسی قابل خواندن به‌صورت aspahān یا صورت‌های در پیوند با آن نیست. داده‌های تاریخی نیز با این نظریه همراه نیست. در هیچ‌یک از متون تاریخی فارسی و تازی، که به زندگانی و مرگ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

انوشیروان یا به اوصاف اصفهان پرداخته‌اند و شمارشان هم بسیار است، از درگذشت انوشیروان در اصفهان یاد نشده است. با توجه به بزرگی، شهرت و اهمیت اصفهان، نامحتمل است که انوشیروان در آنجا جان سپرده باشد و خبری از آن در این‌دسته از منابع نیامده باشد. درگذشت انوشیروان در فوریهٔ ۵۷۹م. و در گرماگرم مذاکرات صلح با روم رخ داد (مشکور، ۲/۱۳۶۶: ۸۰۸، ۸۰۹؛ جلیلیان، ۱۳۹۶: ۳۸۷). هم‌زمانی درگذشت انوشیروان با مذاکرات صلح روم و مخصوصاً ماه آن، این احتمال را تقویت می‌کند که انوشیروان در آن زمان در تختگاه اصلی، یعنی تیسفون، بوده است. فردوسی نیز در بخش جان‌سپردن انوشیروان از صلح با روم و درگذشت انوشیروان با هم یاد می‌کند و از بازگشت این پادشاه به تیسفون در آن‌هنگام خبر می‌دهد و دیگر از بیرون‌شدن انوشیروان از این شهر تا زمان مرگش، که یک‌سال پس از آن رخ داد (همان، ۴۶۲)، چیزی نمی‌گوید:

وز آنجا بیامد سوی طیسفون سپاهی پس پشت و پیش اندرون

(فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۴۴۳)

اخباری که فردوسی در این فاصلهٔ یک‌ساله نقل می‌کند، گویای آن است که انوشیروان پس از ورود به تیسفون، چون مرگ را نزدیک می‌بیند، هرمزد را به جانشینی برمی‌گزیند و از بزرگان بر این جانشینی پیمان و خط می‌گیرد و وصیتی حاوی مجموعه‌ای از اندرزها ایراد می‌کند و می‌نگارد و پس از چندی درمی‌گذرد. این اندرزها تکرار اندرزهای مندرج در *اندرز خسرو قبادان* نیست، اما پی‌رنگ هردو متن، یعنی «پیش‌دیدن خسرو مرگ خویش را+اندرزکردن+جان‌سپردن»، یکی است. احتمالاً، مأخذ نهایی روایت فردوسی در این واقعه با مأخذ *اندرز خسرو قبادان* یکی است و حتی روایت *شاهنامه*، با توجه به تفصیلش در جزئیات واقعه، به متن اصلی مفروض نزدیک‌تر است و *اندرز خسرو قبادان*، که امروزه در دست است، می‌باید صورتی چکیده از آن متن اصلی باشد. ازآنجاکه روایت فردوسی دال بر درگذشت انوشیروان در مداین است، مکان رخ‌دادن *اندرز خسرو قبادان* نیز باید مداین باشد.

داراب هرمزدیار نیز در کتاب *روایات* در روایتی مفصل با نام «داستان مرغوزن نوشیروان عادل»، از بازدید مأمون عباسی از آرامگاه انوشیروان و شگفتی او از شکوه این پادشاه سخن می‌راند و جای آرامگاه را بر کوهی در پنج‌فرسنگی مداین تعیین می‌کند (داراب هرمزدیار، ۲/۱۹۲۲: ۲۴۳-۲۴۰). جزئیات این داستان آمیخته با افسانه است، اما در تلفیق با دیگر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

داده‌ها، ازجمله روایت فردوسی در *شاهنامه*، نشان می‌دهد که جان‌سپردن انوشیروان در تیسفون و دفن‌شدنش در حوالی آن، آگاهی‌ای شایع و عمومی بوده است و تدوین‌کنندهٔ *اندرز خسرو قبادان* نیز براساس همین آگاهی شایع، چون در صدر این کتاب از اسپانور یاد می‌کند ـصرف‌نظر از اینکه اسپانور در این مرحله از بررسی به چه معنی باشدـ جایی در مجموعهٔ مداین را در نظر داشته است.

نیز به‌جهت مدلول واژهٔ اسپانور، اگر از آرای متأخران، مانند کریستین‌سن (۱۳۸۵: ۲۷۷)، دهخدا (۱۳۷۷: ذیل مدخل‌های «اسفانبر»، «اسبانبر» و «اسفابور»)، نفیسی (۱۳۵۵: ذیل «اسبانبر»)، پورداوود (*اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۲) و از منابع متوسطان مانند *مجمع‌الفرس* (سروری، ۱۳۳۸: ذیل «اسبانبر») و *برهان قاطع* (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ذیل «اسبانبر») که اسپانور را جزوی از مجموعهٔ مداین دانسته‌اند بگذریم، در میان منابع متقدمان به *معجم‌البلدان* یاقوت حموی می‌رسیم که هم فرهنگ اختصاصی جغرافیاست و هم در قدمت بر همهٔ این منابع سبقت دارد و هم‌آنکه یاقوت، خود، مدت‌ها ساکن بغداد در مجاورت مداین بوده است. یاقوت دوبار به اسپانبر می‌پردازد (یاقوت، ۱۹۷۷: ذیل «اسبانبر» و «اسفانبر») و نه‌تنها آن را یکی از شهرهای مداین، بلکه «اعظم و اجلّ» این شهرها و محل دقیق طاق کسری می‌داند (همان، ذیل «اسبانبر»). کاربرد وصف‌های «اعظم و اجل» برای این‌شهر جز به‌این‌معنی نیست که بودن اسپانبر در مجموعهٔ مداین، آشکار و در حکم آگاهی‌ای شایع و عمومی بوده است و ازآنجاکه بند نخست *اندرز خسرو قبادان*، الحاقی و زادهٔ ذهن تدوین‌کنندهٔ این مجموعه است، نامحتمل است که هنگام نگارش آن بند، چیزی جز همین باور شایع و جایی جز مداین در ذهن او بوده باشد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

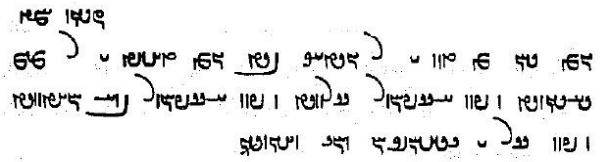

تصویر از متن *اندرز خسرو قبادان* در *متون پهلوی* جاماسب آسانا

«چون که این جان از تن من جدا بُوَد، این تخت من را بردارید و به اسپانور برید و به اسپانور بنهید و به سر جهانیان بانگ کنید...».

۲. ۲. اسپانور و مرغوزن

ماهیار نوابی اسپانور را «مرغوزن» (=دخمه) ترجمه کرده است (ماهیار نوابی، ۱۳۳۹: ۱۴۲). او در پاورقی همان‌صفحه این‌واژه را ᵓspᵓwwl حرف‌نویسی کرده، اما آوانویسی نکرده یا صورتی فارسی برایش پیش ننهاده است، ولی همانجا، با اشاره به aspānvar به‌معنی شهری در مداین و aspāxᵛar به‌معنی آخور اسبان، هردو را «سست» خوانده است و به‌نظر می‌رسد که پیوند نظریهٔ خود را با اشتقاق ᵓspᵓwwl از asp گسسته است.

نصراله‌زاده نیز با نقل‌کردن مجموعه‌ای متنوع و مختلف از آرای پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی دربارهٔ آنچه در کتیبه‌های فارسی میانه āšur خوانده می‌شود، این واژه را در پیوند با اسپانور در سه متن *خسرو قبادان*، *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و *دینکرد* و در معنی مقبره و آرامگاه می‌داند (نصراله‌زاده، ۱/۱۳۹۸: ۶۴-۶۶).

مکنزی نیز اسپانور را ᵓspᵓnwl حرف‌نویسی و aspānūr آوانویسی کرده و معنایش را tomb (مقبره) آورده است (مکنزی، ۱۹۸۶: ۱۲). ازآنجاکه شاهد مکنزی، به‌احتمال قوی، همین کاربرد اسپانور در *اندرز خسرو قبادان* است ـزیرا دلالت اسپانور بر مقبره در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و دینکرد، چنان‌که بحث خواهد شد، حتی برحسب ظاهر متن نیز منتفی است‌ـ استناد به فرهنگ او برای اثبات معنی مقبره در *اندرز خسرو قبادان* استدلال دوری است، ضمن‌آنکه دربرابر این‌دسته از پژوهشگران، که اسپانور را به‌معنی مرغوزن و مقبره می‌دانند، شماری چشمگیر از پژوهشگران نیز مانند نیبرگ (۱۹۷۴: ۳۲)، فره‌وشی (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۹۷)، مشکور (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۳۶)، مکری (*اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۲۴)، پورداوود (همان، ۱-۳) و دیگران چنین نظری ندارند و اسپانور را به‌معنی سازه یا پهنه‌ای مربوط به اسب

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

دانسته‌اند و ضمن توافق در معنی لغوی مرتبط با اسب، در تعیین معنی مراد و مدلول اسپانور اختلاف دارند و آن را اسب‌آخور، میدان و محوطهٔ کاخ و بخشی از شهر مداین دانسته‌اند.

همچنین، برجسته‌شدن واژهٔ «مرغوزن»، و نه مترادف‌های آن، در شرح و ترجمهٔ ماهیار نوابی و تکرار و تأکید او بر عین این‌واژه، احتمالاً، در تکرار و تأکید همین واژه در *روایات* داراب هرمزدیار ریشه دارد (داراب هرمزدیار، ۲/۱۹۲۲: ۲۴۰-۲۴۳) که در آن، مأمون عباسی به‌راهنمایی پیری ایرانی به «مرغوزن» خسرو انوشیروان رفت و پیکر او را درست و تازه دید (همان: ۲۴۲، ۲۴۳). این درحالی است که داراب هرمزدیار در روایت مفصل خود، به‌رغم شهرت عام و شایع نام اسپانبر و دیگر صورت‌های تلفظی‌اش، تا حدی که آن را اعظم و اجل شهرهای مداین خوانده‌اند، بارها از مرغوزن یاد کرده، اما یک‌بار هم از اسپانبر و هیچ صورت تلفظی دیگرش نام نبرده است. می‌توان نتیجه گرفت که او، ضمن آگاهی از اسپانبر، آن را مرغوزن انوشیروان نمی‌دانسته و این‌دو را جدای از هم درمی‌یافته است. همچنین، مطابق مسافت و مراحل و اوصافی که برای رسیدن به مرغوزن انوشیروان ذکر می‌کند و مبدأ مسافت را از پای دیوار ایوان مداین و درنتیجه از مرکز اسپانبر می‌داند، هرچند که این مسافت و اوصاف صعوبت راه اغراق‌آمیز باشد، حاصل کلی آن است که مرغوزن انوشیروان را بیرون از مداین و بیرون از اسپانبر می‌دانسته است. اوصاف هردو متن *شاهنامه* و *روایات* داراب هرمزدیار برای محل دفن انوشیروان، حتی با کنارزدن اغراق‌های شاعرانه، دال بر آن است که مرغوزن انوشیروان بیرون از منطقهٔ شهری مداین و در دخمه‌ای، صخره‌ای در کوهی، یا کوه‌واره‌ای، و دور از دسترس عموم بوده است و این با شیوهٔ کهن تدفین ایرانیان مناسبت دارد.

بررسی بخش مورد بحث در *اندرز خسرو قبادان* در سطح علم معانی و اغراض سخن نیز گواه آن است که اسپانور نمی‌تواند معادل مقبره باشد؛ زیرا امر به اینکه «چون جان از تن من جدا شود، تخت مرا بردارید و به اسپانور برید و به اسپانور بنهید و بر مردم جهان بانگ زنید و اندرزها را بخوانید»، با فرض اینکه اسپانور مقبره باشد، امر به تحصیل حاصل است؛ زیرا قرار نیست که انوشیروان را پس از مرگ به دخمه یا مقبره نبرند و پرداختن به تحصیل حاصل، با توجه به ایجاز فوق‌العادهٔ متن *اندرزنامه*، منطقی نیست و این نکته حتی موردتوجه برخی از طرفداران معنی مرغوزن برای اسپانور نیز بوده است (نصراله‌زاده، ۱/۱۳۹۸: ۶۴)، ضمن اینکه در معدود روایت‌های بازمانده از مرغوزن انوشیروان، تکیه و تأکید بر گذرناپذیر و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

بیرون از دسترس‌بودن این مرغوزن است و فراخواندن مردم جهان به چنین جایی، بااین‌اوصاف، احتمالی ضعیف دارد. می‌توان احتمال داد که در اینجا قرار است که نخست، تخت انوشیروان و پیکر او را، برای برخواندن وصایا، از محل وفات یعنی تیسفون به اسپانبرِ مذکور و مشهور در مجموعهٔ مداین ببرند که مهم‌ترین محل بار و گردآمدن در اواخر روزگار ساسانی بوده است، تا وصایای او خوانده شود. به‌همین‌سبب است که بلافاصله می‌افزاید: «و به سر جهانیان بانگ کنید» که مفید گردآوردن و گردآمدن مخاطبان است.

مرغوزن دانستن معنی اسپانور ضعف‌های دیگر نیز دارد و یکی از این ضعف‌ها ناسازگاری معنی مرغوزن با دو متن دیگر است که اسپانور در آنها به‌کار رفته است. آنچه در متون فارسی میانه، صریح و بدون گمانه‌زنی، اسپانور (𐭠𐭮𐭠𐭥𐭥𐭥) باشد، به‌جز *اندرز خسرو قبادان* که محل بحث این مقاله است، فقط دو متن *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و *دینکرد* است که نه‌تنها یاری‌ای به اثبات معنی مرغوزن برای اسپانور نمی‌رسانند، بلکه مرغوزن‌بودن اسپانور را به‌روشنی رد می‌کنند. نگارنده، در ادامه، انعکاس یک روایت کهن اساطیری را در روایت حاوی اسپانور در *دینکرد* نشان می‌دهد که در آن، اسپانور جز به‌معنی سازهٔ اسبان یا پهنهٔ اسبان نمی‌تواند باشد.

۲. ۳. اسپانور در *دینکرد*

واژهٔ اسپانور عیناً به‌صورت 𐭠𐭮𐭠𐭥𐭥𐭥 در *دینکرد هفتم* فصل۴، بند۶۶ به‌کار رفته است: «𐭠𐭮𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭩 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭥𐭩 𐭮𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩 𐭩 𐭮𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩 𐭩 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭥𐭩...» (*دینکرد هفتم*، ۱۳۸۹: ۴۰۰). ترجمهٔ این بند چنین است:

> اندر اسپانور گشتاسپ، پیامبری خویش را از سوی اورمزد [با] نیرومندی و پیروزگری بگفت و گشتاسپ را به دین هرمَزد بخواند و آن گشتاسپ با مِهخِردی و درستاندیشی و گِرَوِش مینوی خویش، سخن زرتشت را شنید و رایزنی دربارهٔ پیامبری [او] را خواستار شد.

راشد محصل اسپانور را در این بند aspānur (همان، ۶۷) و aspānūr (همان، ۴۵۹) خوانده و یک‌بار آن را در ترجمهٔ متن، آرام‌جای (همان، ۲۴۱) و بار دیگر در واژه‌نامه، آرامگاه (همان، ۴۵۹) معنی کرده است، اما حتی با استناد به ظاهر روایت *دینکرد* نیز پیداست که اسپانور در این بند به‌معنی آرامگاه در معنی خاصش (یعنی مرغوزن و مقبره) نیست؛ زیرا روایت مربوط به زندگی گشتاسپ است نه مرگ او و شاید به‌همین‌سبب باشد که راشد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

محصل، برای تعدیل این نقیصه، بار دیگر این واژه را آرام‌جای ترجمه کرده، که اگر استراحت‌گاه باشد، دیگر به‌معنی مرغوزن نیست.

استناد به ظاهر سخن، برای اینکه بدانیم اسپانور در این بند از *دینکرد* به‌معنی آرامگاه (مقبره) نیست، کافی است، اما برای دانستن اینکه معنی اسپانور چیست، نزدیک‌شدن به متن از منظر اسطوره‌شناسی می‌تواند بسیار گره‌گشا باشد. این بند از *دینکرد* و چند بند پس از آن، مجموعاً یک روایت از اسطوره‌ای کهن است که می‌توانیم آن را اسطورهٔ «به دین خواندن زرتشت گشتاسپ را به‌واسطهٔ شفادادن اسب» بنامیم. مطابق این اسطوره، زرتشت گشتاسب را به دین خواند و گشتاسپ او را به زندان کرد؛ پس؛ شیداسپ (اسب گشتاسپ) رنجور شد و زرتشت آن اسب را شفا داد و گشتاسپ دین پذیرفت. این اسطوره به‌صورت‌های گوناگون در متون ایرانی نقل شده و صورتی از همین اسطوره است که در *دینکرد هفتم* در بندهای ۷۰-۶۶ نقل شده است (همان، ۲۴۲-۲۴۱). در بند ۶۶ آمده است که زرتشت، در اسپانور، گشتاسپ را به دین خواند و او پذیرفت. ماهیت اسپانور در این بند به‌خودی‌خود آشکار نیست، اما در بند ۷۰ درمی‌یابیم که اسپانور همانجاست که زرتشت شیداسپِ فَلَج و اَکارشده (ازکارافتاده) را در آن شفا داد و در آنجا گشتاسپ را به دین خواند و گشتاسپ، به‌دلیل این معجزه، دین را پذیرفت. درنتیجه، اسپانور همسو با این اسطوره و مطابق با ساخت لغوی‌اش (aspān+war) باید به‌معنی سرای اسبان یا میدان اسبان باشد. اما، آیا دیدار شاه و مشاورانش با زرتشت در سرای اسبان یا در میدان اسپان سزا بوده است؟ پاسخ آن است که هستهٔ اصلی این بخش از روایت دیدار شاه و مشاورانش با زرتشت نیست، بلکه گردآمدن شاه و مشاورانش برای دیدن شفایافتن اسب به‌دست زرتشت است و طبیعی است که با توجه به بیمار و اکاربودن شیداسب، این واقعه در سرای اسبان رخ داده باشد. نیز دوبلوا (de blois) بر آن است که دیدار گشتاسپ با زرتشت در سرای اسبان نه‌تنها غریب نیست، بلکه موافق با ساخت اجتماعی آن روزگار و مقتضیات عصر شبانی بوده است (نصراله‌زاده، ۱/۱۳۹۸: ۶۵). همین روایت *دینکرد* چندی پس‌تر و در جامه‌ای دیگرگون در *شاهنامهٔ* فردوسی (بخش گشتاسب‌نامهٔ دقیقی) دوباره ظاهر می‌شود و این‌بار اسپانور با وضوح بیشتر به‌معنی میدان و محوطهٔ جلوخانِ ایوان است و فردوسی نیز در موارد دیگر، از این سازهٔ مربوط به اسب با عنوان «میدان شاه» یاد می‌کند (ر.ک: بخش «۲. ۵. میدان شاه، اسپانور و اسپریس»).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

۲. ٤. اسپانور در *کارنامهٔ اردشیر بابکان*

افزون‌بر دینکرد، اسپانور به‌همین‌صورت [illegible] در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* نیز به‌کار رفته است (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۳۷؛ همان، ۱۳۸۲: ۹۶). در این متن می‌خوانیم که چون دختر اردوان خواست که اردشیر را به زهر بکشد و اردشیر دانست، موبد را فرمود که این زن جادو را به اسپانور ببر و بفرمای کشتن (همان، ۹۷). حتی با تکیه بر ظاهر سخن نیز پیداست که اسپانور در این متن مقبره نیست و شخص را برای کشتن به مقبره نمی‌برند و خواهیم دید که منظور از اسپانور در این متن باید بیرون از سرا و محوطهٔ جلوخان کاخ باشد. مشکور، با همین ملاحظه که شخص را برای کشتن به مقبره نمی‌برند و با نظر به ساخت لغوی اسپانور، این واژه را اسپاخور و اصطبل معنی کرده (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۷۰) و فره‌وشی نیز آن را asp-āxvar (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۹۶) و به‌معنی اسپ‌آخور (همان، ۹۷) دانسته است. همسو بودن این دو ترجمه در اشتقاق اسپانور از اسپ قابل‌توجه است، اما اسپ‌آخوربودن این واژه احتمال اندکی دارد؛ زیرا [illegible] قابل خواندن به‌صورت اسپ‌آخور نیست و نیز در همین *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، آخور با املای [illegible] به‌کار رفته است (همان، ۱۸). به‌نظر می‌رسد بهترین تعبیر برای کاربرد اسپانور در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* آن باشد که چون اردشیر در آن‌دم که فریب دختر اردوان را برای زهردادنش دریافت، در درون سرا بوده است، موبد را فرمان داده که دختر را از پیش او ببرد و بیرون از سرا و در محوطهٔ کاخ بفرماید که او را بکشند. ظاهراً، با نظر به همین تعبیر است که فره‌وشی در *فرهنگ فارسی به پهلوی*، اسپانور را به‌معنی محوطهٔ کاخ و مرکب از aspān (جمع اسب)+پسوند var (محوطه و پهنه) دانسته است (فره‌وشی، ۱۳۸۰: ۴۶۳). نیبرگ (۱۹۷۴: ۳۲) نیز این اشتقاق را پذیرفته و شماری از مترجمان و مؤلفان (مانند مکری در: *اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۲۴) این معنا را (میدان‌گاه کاخ) تأیید کرده‌اند. در ادامه، از اسپانور در معنی محوطهٔ پیوسته به کاخ بحث می‌شود.

۲. ۵. میدان شاه، اسپانور و اسپریس

میدان‌گاه یکی از سازه‌ها و پهنه‌های پیوسته به کاخ شاهی و از اجزای ثابت در سنت کاخ‌سازی ایرانی بوده است. این سازه و پهنه در دورهٔ اسلامی با نام عمومی «میدان شاه» خوانده می‌شده (دیزانی، ۱۳۹۳) و به‌حسب موقعیت و مناسبت با نام‌های خاص نیز خوانده می‌شده است، مانند میدان سعادت، باغ سعادت، میدان صاحب‌آباد، میدان اسب، میدان نقش جهان و نام‌های

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

دیگر. اسپانور نیز، با توجه به دلالت‌هایش در *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، *اندرز خسرو قبادان*، و دینکرد، تکرار روایت دینکرد در گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی و نیز برخی شواهد *شاهنامهٔ* فردوسی، از زمرهٔ همین میدان‌ها و مصداقی برای میدان شاه بوده که بعدها توسعاً نام یکی از هفت بخش مداین شده است. ماهیت مشترک همهٔ این میدان‌ها اسپریس بوده و اسپریس نیز خود در فرهنگ‌های لغت کهن، گذشته از معنای میدانِ اسب، مطلقاً میدان و فضا و عرصه معنی شده است (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ذیل «اسپریز»). چنان‌که در ادامه نیز گفته خواهد شد، فردوسی هم اسپریس را در بخش *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، عیناً، «میدان شاه» خوانده است. نظر به اهمیت دیرینهٔ اسب در حیات آریاییان، چنین سازه یا پهنه‌ای از ملحقات ثابت کاخ‌های پادشاهی ایرانیان بوده است و اسپانور نیز، با استناد به ساخت لغوی‌اش (پهنهٔ اسبان) و مطابق با دلالت‌هایش در معدود متونی که این واژه را در خود دارند، از خانوادهٔ اسپریس و زمرهٔ میدان‌های شاه بوده است. از معروف‌ترین نمونه‌های این میدان‌گاه‌ها می‌توان به میدان شاه تبریز در عصر ترکمانان و صفویان (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۰۷ـ۴۰۸)، میدان شاه اصفهان یا نقش جهان (دلاواله، ۱۳۴۸: ۲۹۱؛ اسکندربیک، ۱/۱۳۵۰: ۵۰۰) و میدان اسب قزوین (عالمی، ۱۳۸۷: ۴۹، ۵۰؛ دلاواله، ۱۳۴۸: ۲۹۲) اشاره کرد. در این میدان‌ها، در روزهای جشن و روزهای متعلق به شاه، مسابقات اسب‌دوانی، چوگان‌زدن و عرض‌دادن سپاه انجام می‌شده و در دیگر روزها مردم گرد می‌آمدند و بازی می‌کردند و بازار می‌ساختند.

گذشته از کاربرد اسپانور در *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، باز در همین کتاب در فصل چوگان‌باختن هرمَزد با شاهزادگان، محوطهٔ جلوخان کاخ با نام اسپریس خوانده می‌شود (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۱۲۹) و فردوسی در بخشی از *شاهنامه*، که به اخبار اردشیر اختصاص دارد، در بیان همین مجلس، اسپریس را «میدان شاه» می‌خواند (فردوسی، ۶/۱۳۸۴: ۲۱۱) و بار دیگر نشان می‌دهد که میدان جلوخان کاخ شاهی یا همان «میدان شاه»، ماهیتاً، میدان اسپان است. در اینجاست که کاربرد اسپانور در دینکرد نیز آشکارتر می‌شود و با این ره‌یافت، می‌توان گفت که آنچه در دینکرد «اسپانور گشتاسپ» خوانده شده، همان است که فردوسی و دیگران «میدان شاه» خوانده‌اند و اسپانور در اینجا میدان است. باز همین ره‌یافت پرتوی روشنگر بر تمثیل زیبا و ستودنی درخت سخنگو می‌افکند که در آغازین پردهٔ دعوت زرتشت در *شاهنامه* نقل شده است. دقیقی در روایت آغاز دعوت زرتشت سروده است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

چو یک‌چندسالان برآمد بدین — درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسپ به میان کاخ — درختی گشن بیخ بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد — کسی کز خرد بر خورد کی مِرَد
خجسته‌پیی نام او زردهشت — کز آهرمنی دست گیتی بشست
به شاه کیان گفت پیغامبرم — سوی تو خرد رهنمون آورم
جهان‌آفرین گفت: بپذیر دین — نگه کن برین آسمان و زمین...

(فردوسی، ۱۳۷۵/۵: ۷۹ـ۸۰)

تمثیل درخت سخنگو، که دقیقی در داستان دعوت زرتشت آورده است، چیزی نیست جز ترجمهٔ شاعرانهٔ متن *دینکرد* یا ترجمهٔ شاعرانهٔ متنی که سلسلهٔ نسب روایت *دینکرد* نیز بدان می‌رسد. افزون‌بر یکی‌بودن پی‌رنگ روایت در هردو متن، حضور کلیدواژه‌های مشترک مانند وخشور/ پیغمبر، رهنمونی خرد/ مِه‌خردی، نقل‌قول‌کردن از جهان‌آفرین/ نقل‌قول‌کردن از اورمزد و دیگر موارد، این یکی‌بودن را تقویت می‌کند. حتی معجزهٔ شفادادن برای اثبات راستی دین نیز در هردو روایت تکرار می‌شود؛ در برخی صورت‌های روایت دقیقی لهراسپ پیر شفا می‌یابد (همان، ۸۱) و در روایت *دینکرد* شیداسپ شفا می‌یابد (*دینکرد هفتم*، ۱۳۸۹: ۲۴۲). با توجه به یکی‌بودن این‌دو روایت، جایی از ایوان گشتاسپ که درختی گشنِ بسیار شاخ بتواند در آن بروید، همان میدان‌گاه و محوطهٔ کاخ است و این محوطه همانجاست که زرتشت شیداسپ را در آن شفا داد و گشتاسپ را به دین خواند و گشتاسپ با «مِه‌خردی» دین را از او پذیرفت و باز چنین میدان‌گاهی همانجایی است که اردشیر موبد را می‌فرماید که دختر اردوان را از سرای بیرون ببر و در اسپانور بفرمای که بکشند و باز همانجاست که خسرو یکم انوشیروان می‌فرماید که چون مرگ من فرا رسد، پیکرم را بدانجا برید و مردم را فراخوانید و اندرزهایم را بر آنان بخوانید.

۲. ۶. اسپانبَر، میدان‌گاه عمومی و شهری در مداین

ساخت واجی اسپانور (ʾspʾnwl) در سطح واژگانی قابل تجزیه به aspān+war است و پیشنهاد این ساختار با توجه به مقتضیات محتوایی بافت متن در متون سه‌گانهٔ *اندرز خسرو قبادان*، *دینکرد*، و *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و نیز با توجه به داده‌های تاریخی و جغرافیایی و شواهد متون پیرامونی از قبیل *شاهنامهٔ* فردوسی، در مقایسه با دیگر پیشنهادها، احتمال صدق بیشتری برای اسپانور دارد. براین‌مبنا، اسپانور مرکب از aspān (جمع اسب)+پسوند war/var

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

(به‌معنی محوطه و پهنه و زمین محصور) است (فره‌وشی، ۱۳۸۰: ۴۶۳؛ نیبرگ، ۱۹۷۴: ۳۲). اسپانور، با توجه به ساختارش و قراین متنی و شواهد دیگر، که تا اینجا از آنها سخن رفت، در معنی لغوی میدان اسبان و در معنی مرادِ میدان‌گاه است. این میدان‌گاه در مجموعهٔ مداین، توسعاً، نام یکی از هفت شهر مداین شده است. سبب این تسمیه و توسع معنایی می‌تواند صرفاً مجاز جزء و کل باشد و چنان‌که مکری بر آن است، به‌مناسبت آنکه پهنهٔ جنوب شرقی تیسفون پس از بنانهادنِ مهم‌ترین سازهٔ سلطنتی مداین (طاق کسری)، میدان‌گاه اصلی مداین و محل اصلی تجمع جمعیت و عرض‌دادن سپاه شده بوده است، نام اسپانبر بر همهٔ آن مجموعه اطلاق شده است (*اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۲۴). اطلاق نام اسپانبر بر پهنهٔ جنوبی تیسفون ممکن است به‌سبب سوابق این پهنه نیز باشد و چنان‌که دوبلوا (de blois) بر آن است، پیش از مبدل‌شدن اسپانور به شهر و ساخته‌شدن ایوان مداین در آن، به‌سبب قرارگیری در کرانهٔ دجله و آکندگی به آب و علف و وسعت پهنه‌اش، چراگاه اسبان مداین بوده است (نصراله‌زاده، ۱/۱۳۹۸: ۶۵).

یادکرد اسپانبر به‌مثابهٔ شهری در مجموعهٔ مداین در انبوهی از متون فارسی و عربی آمده است و یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* اسپانبر را «اعظم و اجلّ» شهرهای مداین و محل دقیق طاق کسری می‌داند (یاقوت، ۱۹۷۷: ذیل «اسبانبر»). این‌گونه وصفی که یاقوت از اسپانبر می‌کند، گویای شهرت عام و شامل اسپانبر بوده است و براین‌مبنا، هنگامی‌که داراب هرمزدیار در شرحی مفصل از مرغوزن انوشیروان یاد می‌کند، یک‌بار نیز از اسپانبر نام نمی‌برد و مرغوزن را دور از ایوان مداین تصویر می‌کند (داراب هرمزدیار، ۲/۱۹۲۲: ۲۴۰-۲۴۳). این معنایی جز این ندارد که او اسپانبر را مرغوزن انوشیروان نمی‌دانسته است. در مقابل، مدلول امر انوشیروان به اینکه این تخت من به اسپانور برید و بر مردم جهان بانگ زنید و... (*اندرز خسرو قبادان*، ۱۳۲۹: ۱۵)، با توجه به آنکه انوشیروان در درون مداین (و به‌احتمال زیاد در بخش تیسفون) وفات یافته، انتقال پیکر انوشیروان به میدان‌گاه اصلی یعنی اسپانبر بوده تا پس از فراخواندن مردم و برخواندن عهد او، یعنی متن *اندرزنامه*، پیکرش به مرغوزن او در بیرون از محوطهٔ شهری مداین انتقال یابد. این فراخواندن مردم و گردآوردنشان و خواندن عهد و اندرز شاه بر آنان، از رسم‌های واپسین روزهای زندگانی شاهان ایرانی بوده است و نمونه‌ای از این مجلس «گفتار اندر اندرزکردن شاه اردشیر ایرانیان را» (فردوسی، ۶/۱۳۸۴: ۲۲۱-۲۲۹) است که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

اردشیر، پیش از جان‌سپردن، ایرانیان را فراخواند و عهد خویش بر آنان خواند و اندرزها گفت. آنچه در *اندرزنامهٔ خسرو قبادان* می‌خوانیم نیز تکرار همین سنت است و چه‌بسا این گردهم‌آوردن مردم در واپسین روزهای زندگانی انوشیروان رخ داده باشد نه پس از مرگ او و خود انوشیروان در اسپانبر این اندرزها را بر مردم خوانده باشد. قرینهٔ این احتمال، دوتکه‌بودن متن *اندرز خسرو قبادان* است، به‌گونه‌ای که بخش اصلی متن از زبان خود انوشیروان است و فقط بخشی از بند نخست الحاقی است و این احتمال هست که شخص انوشیروان، به سنت شاهان ایرانی، شخصاً این اندرزها را بر مردم خوانده باشد. شاهد دیگر این احتمال، اخبار یک‌سالهٔ آخر زندگی انوشیروان در *شاهنامه* است که پیش از این درباره‌اش سخن گفته شد (ر.ک: بخش: «۲. ۱. اسپانور و اصفهان»). ازآنجاکه روایت فردوسی از این واقعه انعکاس متنی کهن‌تر است که متن *اندرز خسرو قبادان* باید صورت مجمل آن باشد و ازآنجاکه فردوسی واقعهٔ مجلس‌آراستن و عهدکردن و اندرزخواندن انوشیروان را در آخرین روزهای زندگی او می‌داند نه پس از مرگش (فردوسی، ۷/۱۳۸۶: ۴۴۶-۴۶۲)، این احتمال تقویت می‌شود که واقعهٔ موصوف در *اندرز خسرو قبادان* نیز در زندگی او و طبیعتاً در اسپانبر مداین رخ داده باشد.

۲. ۷. اسپانوَر (aspānwar) یا اسپانور (aspānūr)

بر اساس آنچه گفته شد، ساخت و تلفظ اصلی اسپانور (aspānwar) است، اما هیچ نیازی نیست که تلفظ aspānūr اشتباه دانسته شود. اسپانور در متون کهن گاه با برخی از مصوت‌های خانوادهٔ ضمه نیز دیده شده است، اما لازم نیست که تلفظی مانند aspānūr را (به فرض وجود و درستی‌اش) واژه‌ای تازه فرض کنیم تا ناچار شویم برایش معنایی تازه مانند آرامگاه و آرام‌جای بجوییم. درحقیقت، هجای آخر واژهٔ اسپانور، با مصوت‌های خانوادهٔ ضمّه، فرع و ابدالی از همان تلفظ اصلی یعنی aspānwar است. در aspānwar مصوت a با مهاجرت از پس w به پیش از w و تولید aw (aspānawr)، استعداد تولید مصوت‌های خانوادهٔ ضمه را در فارسی نو (چنان‌که در واژه‌های pahlū، jō و derō دیده می‌شود و هجای آخرشان aw است) فراهم آورده است. این مهاجرت مصوت a در aspānwar و تولید aspānawr امری مفروض و صرفاً تحلیلی نیست و در واقع نیز رخ داده است، چنان‌که یاقوت حموی یکی از تلفظ‌های این واژه را اَسبانَبر (asbānabr) ذکر کرده است (یاقوت، ۱۹۷۷: ذیل «اسبانبر»).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

۳. نتیجه‌گیری

اسپانور واژه‌ای است مرکب از aspān (جمع اسب) و پسوند war (به‌معنی پهنه و محوطه و زمین محصور) و معنی مجموعی این ترکیب میدان‌گاه اسبان و سپس میدان‌گاه به‌طورمطلق بوده است. این میدان‌گاه، مطابق داده‌های تاریخی، جزئی ثابت از بنای کاخ شاهی در ایران بوده است که اسپریس (دیگر واژهٔ هم‌ریشه با اسپانور) نیز خوانده می‌شده و در دورهٔ اسلامی با نام عمومی «میدان شاه» از آن یاد می‌شده است. نکتهٔ برجسته دراین‌میان آن است که فردوسی نیز عنوان «میدان شاه» را دقیقاً به‌جای اسپریسِ به‌کاررفته در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* به‌کار برده است و در مقام مقایسه می‌توان «اسپانور گشتاسپ» در *دینکرد* را نیز همین «میدان شاه» ترجمه کرد.

اسپانور در معنی میدان اسبان و سپس در معنی میدان شاه، آرام‌آرام توسع معنایی یافته و نام یکی از هفت شهر مداین و مشهورترین این شهرها و محل ایوان عظیم مداین شده است. با توجه به شهرت شایع و شامل این اسپانبر در مداین، امر انوشیروان به بردن پیکرش به اسبانور و فراخواندن مردم، امر به بردن پیکرش ـاحتمالاً از تیسفونـ به اسپانبر، یعنی به میدان اصلی مداین، بوده است که با فراخواندن مردم نیز مناسبت دارد. نیز با مقایسهٔ اخبار یک‌سالهٔ منتهی به وفات انوشیروان در *شاهنامهٔ* فردوسی و آنچه در *اندرز خسرو قبادان* رخ می‌دهد و با نظر به سنت اندرزکردن شاهان ایرانی مردم را پیش از جان‌سپردن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اساساً واقعهٔ ذکرشده در *اندرز خسرو قبادان* در صورت‌های اولیهٔ این اندرزنامه در زندگانی انوشیروان رخ داده و انوشیروان خود در اسپانبرِ مداین مردم را اندرز کرده است.

منابع

آسانا، جاماسب جی (۱۳۷۱) *متون پهلوی*. گزارش از سعید عریان. تهران: کتابخانهٔ جمهوری اسلامی ایران.

اسکندربیک منشی ترکمان (۱۳۵۰) *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تهران: امیرکبیر.

اندرز خسرو قبادان (۱۳۲۹) به‌کوشش محمد مکری. چاپ دوم. تهران: چاپ چهر.

جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶) *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان. تهران: سمت.*

خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۲) *دیوان*. تصحیح سید ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

خلف تبریزی، محمد (۱۳۴۲) *برهان قاطع*. به‌اهتمام محمد معین. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.

داراب هرمزدیار (۱۹۲۲) *روایات*. بمبئی. بی‌نا.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

دلاواله، پیترو (۱۳۴۸) *سفرنامهٔ پیترو دلاواله*. ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا. تهران: بنگاه.

دیزانی، احسان (۱۳۹۳) «تبیین سیر تکامل میدان شاه در پایتخت‌های صفوی ایران». *هویت شهر*. سال هفدهم. شمارهٔ ۸: ۷۷-۸۶.

دینکرد هفتم (۱۳۸۹) به‌کوشش محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سروری، محمدقاسم کاشانی (۱۳۳۸) *مجمع‌الفرس*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتاب‌فروشی علی‌اکبر علمی.

سعدی، مصلح‌الدین شیرازی (۱۳۷۲) *بوستان*. به‌تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ چهارم. تهران: ققنوس.

شاردن، جان (۱۳۷۲) *سفرنامهٔ شاردن*. ترجمهٔ اقبال یغمایی. جلد ۴. تهران: توس.

عالمی، مهوش (۱۳۸۷) «باغ‌های شاهی صفوی». ترجمهٔ مریم رضایی‌پور و حمیدرضا جیجانی. *گلستان هنر*. سال چهارم. شمارهٔ ۱۲: ۴۷- ۶۸.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق. جلد ۱. نیویورک: کتابخانهٔ پارسی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵) *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق. جلد ۵. نیویورک و کالیفرنیا: مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴) *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق و ابوالفضل خطیبی. جلد ۶. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق و ابوالفضل خطیبی. جلد ۷. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۰) *فرهنگ فارسی به پهلوی*. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.

کارنامهٔ اردشیر بابکان (۱۳۲۹) به‌اهتمام محمدجواد مشکور. تهران: کتابفروشی و چاپخانهٔ دانش.

کارنامهٔ اردشیر بابکان (۱۳۸۲) به‌کوشش بهرام فره‌وشی. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.

کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۵) *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمهٔ رشید یاسمی. ویرایش حسن رضایی باغ‌بیدی. چاپ پنجم. تهران: صدای معاصر.

ماهیارنوابی، یحیی (۱۳۳۹) «اندرز دانایان به مزدیسنان و اندرز خسرو قبادان». *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. شمارهٔ ۵۲: ۱۲۷-۱۴۴.

مشکور، محمدجواد (۱۳۶۶) *تاریخ سیاسی ساسانیان*. تهران: دنیای کتاب.

نصراله‌زاده، سیروس (۱۳۹۸) *کتیبه‌های خصوصی فارسی میانهٔ ساسانی و پساساسانی* (گورنوشته، یادبودی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۵۵) *فرهنگ نفیسی*. تهران: کتاب‌فروشی خیام.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.11.8]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.285]

نیلوفری، فرهاد (۱۳۸۹) *آموزش خط و زبان پهلوی*. نشر الکترونیک تک‌بوک: www.takbook.com.

یاقوت حموی (۱۹۷۷) معجم *البلدان*. بیروت: دار صادر.

Mackenzie, D.N. (1986) *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford university press.

Nyberg, Henrik Samuel (1974) *A Manual Pahlavi* (vol. 2). Wiesbaden: Otto Harrassowitz.

Peshotan sanjana (1885) *Ganj shaygan*. Bombay.

The Cambridge history of iran (1996) Vol.3 (2). The Seleucid, Parthian and Sasanian periods. Edited by Ehsan Yarshater. Cambridge: Cambridge university press.